



یادداشت مترجم

بیزانس تمدنی است که شناخت چندانی از آن نداریم. تاریخ بیزانس که آن را می‌توان تداوم ساختارهای فرهنگی و تمدنی یونان و روم باستان قلمداد کرد، اغلب در ضمن پژوهش‌هایی ارائه شده است که گستره فراگیرتری از تاریخ تمدن غرب را پوشش می‌دهند. این امر را تا اندازه‌ای می‌توان بازتاب رویکرد سنتی غرب مدرن به بیزانس و تمدن آن دانست که به ویژه از عصر روشنگری و متأثر از روایت ادوارد گیبون در *انحطاط و سقوط امپراتوری روم* به نگرش غالب تبدیل شد. با این حال، امپراتوری بیزانس عمری بیش از یک هزاره داشت و مطالعه تاریخ آن، چه از نظر تماس‌هایی که به مدت چند سده میان بیزانس و ایران ساسانی برقرار بود و چه در پیوند با مناسبات بیزانس و مسلمانان در دوره اسلامی، برای ما اهمیت ویژه دارد. تیموتی ای. گرگوری، نویسنده این کتاب که خود متخصص سرشناس تاریخ بیزانس و استاد کرسی همین درس در دانشگاه اوهایو است، کتاب مذکور را به منظور تدریس برای دانشجویان تاریخ نوشته است. وی هم‌زمان کوشیده است نگرش سنتی به بیزانس و تمدن آن را که در سراسر متن نگاهی انتقادی به آن دارد، تغییر دهد. چهارچوب نگارش کتاب به نحوی است که هم‌زمان با ارائه یک روایت سیاسی و کمابیش وقایع‌نگارانه، از جنبه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و فکری تمدن مذکور نیز غفلت نشود. بخش چشمگیری از حجم کتاب را جدول‌هایی تشکیل می‌دهد که در متن اصلی با عنوان «Box» ضبط شده و در ترجمه فارسی «گنجه» برای آن انتخاب شده است. این گنجه‌ها جلوه‌های مهم و جذابی از حیات تمدنی بیزانس را پوشش می‌دهند که در متن اصلی مجال بروز نداشته است.

نثر متن اصلی کتاب روان است و تلاش شده این روان بودن در ترجمه آن نیز رعایت شود؛ هرچند میزان کامیابی این تلاش به داوری خوانندگان بستگی دارد. یکی از مشکلات رایج در ترجمه این سنخ آثار، کیفیت ضبط نام‌های خاص در متن ترجمه است. به این منظور، تلاش شده است تا شیوه‌ای معیار اعمال شود و متناسب با دغدغه خود نویسنده در این زمینه، صورت انگلیسی نام‌ها به تلفظ اصیل یونانی آن برگردانده شود. افزون بر این، مترجم گاه ناچار بوده است که برای روان‌تر شدن متن یا تطبیق سال‌ها و تاریخ‌ها با تقویم هجری مداخله‌هایی در متن ترجمه انجام دهد.

الگوی معیار در این گونه موارد آوردن بخش افزوده شده درون قلاب است، اما این کار به علت شمار زیاد افزوده‌ها، متن را دچار آشفتگی می‌کرد. بنابراین، هر جا معادل هجری آمده است، افزوده مترجم است و اگر واژه یا جمله‌ای به متن افزوده شده درون قلاب قرار داده شده است. مطلب دیگر، معدود اشاره‌هایی است که در متن اصلی به اسلام و جهان اسلام شده و گاه نیازمند توضیح بوده است. در این گونه موارد توضیح‌هایی در حاشیه متن و با ذکر «م.» (مترجم) آمده است تا خواننده گرامی توان داوری و مقایسه مطالب ارائه‌شده با نکته مترجم را داشته باشد.

در پایان شایسته می‌دانم از بزرگوارانی که به هر نحو زمینه انتشار بهتر و باکیفیت‌تر این کتاب را فراهم آوردند، سپاسگزاری کنم. نخست از پروفیسور تیموتی گرگوری سپاسگزاری می‌کنم که بزرگوارانه اجازه دادند تا ثمره سال‌ها تدریس و پژوهش ایشان به فارسی ترجمه شود. همچنین، وظیفه خود می‌دانم از ریاست محترم و مسئولان گرامی سازمان «سمت»، به ویژه دکتر زهیر صیامیان گرجی، مدیر محترم گروه تاریخ و خانم مریم فلاح شجاعی، کارشناس گرامی این گروه که همواره و به رغم مشکلات پرشمار و بدعهدی‌های مترجم، همواره با خوشرویی و محبت پیگیر کار بوده‌اند، سپاسگزاری کنم. از دکتر محمدرضا سعیدی، معاون محترم نظارت علمی-فنی و همکاران گرامی ایشان، خانم‌ها فاطمه جزء خراسانی که با دقت، حوصله و خوشرویی بی‌دریغشان، زمینه انتشار متن کم‌نقص‌تری را فراهم آوردند و عاقله مشایخی در بازبینی نهایی و یکدست‌سازی اسامی، همچنین از دوست عزیز، آقای احسان رشیدیان و خواهر گرامی‌ام، ستاره سپاسگزاری ویژه دارم. در پایان کمترین وظیفه خود می‌دانم که از شکیبایی و همراهی همسر فرهیخته‌ام، توران طولابی که واژه‌های من از وصف خوبی‌های او قاصر است، سپاسگزاری کنم. طبعاً مسئولیت همه کاستی‌های این ترجمه متوجه مترجم است و امید است در چاپ‌های بعدی رفع گردد.

جواد مرشدلو

آذرماه ۱۳۹۹



پیشگفتار

این کتاب به تاریخ بیزانس پرداخته است که یکی از دیرپاترین و مهم‌ترین فرهنگ‌های تمدن غربی بود و البته، فرهنگی که بسیار کم از آن می‌دانیم. در نگارش این کتاب هم اختصار در نظر بوده است و هم جامعیت، به همین دلیل چندین بار ناچار بوده‌ام درباره ضرورت ذکر مطالبی تصمیم بگیرم و مطالب زیادی را حذف کنم. تاریخ بیزانس بیش از یک هزاره جریان داشت و هر کتابی که بخواهد گزارشی مورد قبول از این موضوع به دست دهد باید زمینه بحث را با نگاهی به نهادها و موضوعاتی آماده کند که پیش از این تاریخ ظهور کرده بود؛ ضمن اینکه باید سرنوشت امپراتوری و راه‌هایی را هم که به واسطه آن تأثیر فرهنگ بیزانس بر زندگی ما در ۵۰۰ سال بعدی ادامه یافت بررسی کند. با در نظر گرفتن همه این مطالب، سازماندهی کتاب و مسائل ناظر بر دایره شمول و کانون تمرکز آن نیازمند تأملی جدی بوده است.

در سال‌های اخیر نگارش تاریخ‌های دیباچه‌واری^۱ که بیشتر بر عنوان‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تمرکز دارد و حجم چشمگیری از مطالب آن‌ها به زندگی روزمره و ذهنیت^۲ جوامع مورد بررسی اختصاص یافته، امر رایجی شده است. من نیز این رویکرد را ارج می‌نهم و بخش مهمی از پژوهش‌های خود من نیز به همین موضوعات می‌پردازد، اما حس می‌کنم که این رویکرد مناسب کتابی نیست که می‌کوشد در آمدی به تمدنی چون بیزانس ارائه دهد. در مقابل معتقدم که ارائه یک روایت سیاسی «سنتی» لازم است، به خصوص برای اکثریت گسترده خوانندگان که در گام نخست یا شناختی از بیزانس ندارند یا آن را کم می‌شناسند. این چهارچوب وقایع‌نگارانه به گونه‌ای طراحی شده است که گستره جغرافیایی، زمانی و موضوعی تاریخ بیزانس را ترسیم نماید و به خوانندگان امکان دهد تا تغییرات وسیعی را که این تمدن در گذر زمان به خود دیده است، مشاهده کنند. شاید برخی خوانندگان به نقد چنین رویکردی برخیزند یا آن را «کهنه»^۳ بینگارند. این دیدگاه نیز نزد من محترم است. با وجود این، مبنای سازماندهی این کتاب همین بوده است و امیدوارم برخی خوانندگان آن را پسندند و فراتر

1. Introductory Histories
2. Mentalité
3. Old-Fashioned

از این گام برداشته، به سراغ متون تخصصی تری روند که هنر، جامعه، و فرهنگ بیزانس را با تفصیل بیشتری بررسی کرده‌اند.

سازماندهی مذکور به معنای آن نیست که سیاست‌های حاکمیتی و امپراتوران منفرد، نیروهای پیش‌برنده دوره بیزانس بوده‌اند هرچند که سرشت متمرکز دولت بیزانس جایگاهی به آن‌ها داده است که در دیگر دولت‌ها کمتر می‌بینیم. در واقع، بیشتر آن را می‌توان رویکردی به فهم تاریخ بیزانس دانست که در چهارچوب آن حکومت‌های منفرد باعث شکل‌گیری مقطع‌های زمانی قراردادی در برابر چشم‌انداز تحولات گسترده‌تر شده‌اند.

پس چنین نیست که این کتاب به صرف مقوله سیاست و جنگ محدود شده باشد، با اینکه موضوعات مذکور به سهم خود اهمیت دارند. امیدوارم که درک خواننده از آن‌ها در وهله نخست وسیله‌ای برای «موقعیت‌یابی»^۱ تاریخ بیزانس باشد و به ما اجازه دهد تا به تجربه‌ای از زندگی طبقات مختلف جامعه بیزانسی‌ها از زن و مرد دست یابیم. کانون توجه این روایت به‌ناچار معطوف به امپراتورها و در کل، افراد است؛ زیرا منابع نوشتاری موجود بیشتر درباره آن‌ها سخن می‌گویند. اما در سراسر کتاب می‌کوشیم تا رخداد‌های جنگی و سیاسی را با زندگی مردم پیوند دهیم و خواننده را به مواجهه‌ای شخصی با مردمان امپراتوری بیزانس فراخوانیم.

نوشتن روایتی که فرهنگ، حیات روزمره و دین را در چهارچوبی وقایع‌نگارانه پوشش دهد مسائل جدی ایجاد می‌کند. کمترین آن این واقعیت است که سرعت تغییر و تحول پدیدارها یکسان نیست. بنابراین، اگرچه کتاب حاضر دوره حکومت‌های منفرد را چون ابزاری برای سازماندهی به خدمت گرفته است، مسائل دینی، جریان‌های فلسفی، تحولات معماری، روندهای اقتصادی نیز چندان با تغییرات تاج و تخت هم‌آهنگ نبوده است. با این همه، کوشیده‌ام که این موضوعات فراگیر را درون همان چهارچوب وقایع‌نگارانه فصل‌های کتاب بررسی کنم تا اینکه فصل‌های مستقلی به آن‌ها اختصاص دهم و مسئله زمان را نادیده بگیرم. بنابراین آن‌گاه که از موضوع جانشینی به سیاست نظامی، دین، جامعه و اقتصاد سیر می‌کنیم، ممکن است نتیجه اندکی آشفته به نظر رسد. گاه نیز ناچاریم دست‌نگه داریم و به تحولاتی بنگریم که در گستره زمانی وسیع‌تری صورت پذیرفته است و دست‌کم به صورت موقت از مرزهای خشک چهارچوب وقایع‌نگارانه بگریزیم. امیدوارم که خواننده نیز بتواند در این موارد با من همراهی کند و به جریان اصلی بحث و مسائل وسیع‌تری که در نظر دارد وفادار بماند.

در چندین موقعیت چنین انگاشته‌ام که نمونه‌های خاص - از افراد یا موضوعات - می‌تواند

به توضیح برخی موضوعات منفرد کمک کند، اما چنین نمونه‌هایی را درون چهارچوب وقایع‌نگارانه گنجانیدن کار آسانی نبود. به همین دلیل از شگردی بهره گرفته‌ایم که در اینجا «گنجه»^۱ می‌نامیم. این گنجه‌ها گاه به زندگی یا کار افراد و گاه به هر دو جنبه می‌پردازند، گاه حادثه‌ای معین را باز می‌گویند و گاه برداشتی از یک منبع دست اول خاص را بازتاب می‌دهند. من امیدوارم که این شگرد برای دمیدن نسیم «زندگی» به کالبد گاه بی‌روح روایت تاریخی سودمند باشد. به هر حال، مقصود این بوده است که بخش‌های مذکور «دریچه‌ای»^۲ به مسائل و جلوه‌های حیات بیزانس بگشاید که قطعاً شایسته توجه ژرف‌تری‌اند، اما تنگنای حجم مانع از چنین توجهی است.

هر کتابی که درباره بیزانس نوشته شود باید به مقوله نویسه‌گردانی^۳ و معیارهای آن توجه داشته باشد؛ زیرا نویسندگان چنین کتاب‌هایی ناچارند پیوسته به نام افراد، مکان‌ها و نهادهایی اشاره کنند که در اصل به الفبای لاتین نوشته نشده است. هیچ‌یک از نظام‌های نویسه‌گردانی پذیرش عام نیافته‌اند، اما من برای زبان یونانی از نظامی پیروی کرده‌ام که واژه یونانی را عیناً با همان تلفظ امروزی و بدون لاتینی کردن^۴ آن می‌آورد: بنابراین *vestiarios* و *Palaiologos* را به *bestiarius* و *Palaeologus* ترجیح داده‌ام. در موارد استثنایی که نام‌ها شهرت کافی در زبان انگلیسی داشته، ضرورتی به آوردن جایگزین‌های نتراشیده نبوده است: کنستانتینوپل^۵ [قسطنطنیه] (و نه کنستانتینوپولیس^۶)، آتن (و نه آتنای^۷ یا آتنا^۸) و (قاعدتاً) باسیلیوس^۹ (و نه واسیلیوس^{۱۰} یا واسیلی^{۱۱}) جا افتاده است. در زبان‌های عربی، اسلاو و دیگر زبان‌های غیر یونانی یا غیر رومی نویسه‌گردانی *Oxford Dictionary of Byzantium* را ترجیح داده‌ام. بنابراین محدود ناهمخوانی‌هایی باقی می‌ماند از جمله "Cappadocian Falzers" و "John the Kappadokian". این فرصت را غنیمت می‌دانم تا از افراد و نهادهای مختلفی که در نگارش این کتاب یاری‌ام کردند، سپاسگزاری کنم. بنیاد الکساندر اوناسیس^{۱۲} در سال ۲۰۰۱-۲۰۰۲، فرصتی

-
1. Box
 2. Snapshot
 3. Transliteration
 4. Latinization
 5. Constantinopole
 6. Konstantinoupolis
 7. Athenai
 8. Athena
 9. Basil
 10. Vasileios
 11. Vasili
 12. Alexander Onassis Foundation

مطالعاتی در اختیارم نهاد و بخش بزرگی از مرحله نخست نگارش در همین دوره انجام شد. بخش تاریخ دانشگاه دولتی اوهایو جای خوبی بود تا کار نوشتن این کتاب را پیش برم و سلسله‌ای از کرسی‌ها فرصت چشمگیری به من داد تا با فراغ بال برنامه درسی‌ام را تنظیم کنم. سال‌ها تدریس تاریخ بیزانس در دانشگاه دولتی اوهایو من را برانگیخت تا این کتاب را بنویسم و دانشجویانی که در کلاس‌های من حضور یافتند پرسش‌هایی را مطرح کردند که در اینجا کوشیده‌ام به آن‌ها پاسخ دهم. چندین نفر با مهربانی کمک کردند تا تصاویر مناسبی در کتاب بگنجانم؛ ناتالیا تتریاتنیکف^۱ و بروک شلینگ^۲ از [مؤسسه] دامبارتن اوکس^۳ شایسته تشکری ویژه‌اند. آنجلا کوهن^۴ و سندرا رافائل^۵ با شکیبایی در ویرایش کتاب یاری‌ام کردند و بسیاری از اشتباهاتم را اصلاح کردند. سرانجام همسرم لیتا^۶ و پسرانمان یانی^۷ و پانایوتی^۸ به طرق مختلف در کنارم بودند و حمایت کردند و ایشان، شاید بی‌آنکه خود بدانند، درک ارزنده‌ای از سنت بیزانس در وضعیت فعلی به دست دادند.

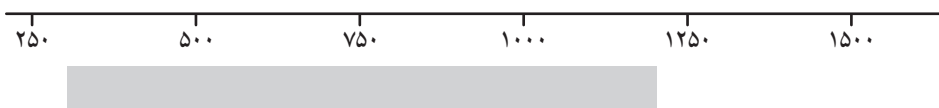
کورنت کهن

۲۴ مه ۲۰۰۴

-
1. Natalia Teteriatnikov
 2. Brooke Schilling
 3. Dumbarton Oaks
 4. Angela Cohen
 5. Sandra Raphael
 6. Lita
 7. Yianni
 8. Panayioti



دیباچه



۳۰۶ امپراتوری کنستانتین یکم
۳۳۰ بنیان‌گذاری قسطنطنیه
۱۲۰۴ تاراج قسطنطنیه در جنگ چهارم صلیبی

نگرش‌های قرون وسطایی و جدید به بیزانس

بیزانس کانون یک تناقض بود. ساکنان امپراتوری بیزانس خود را «رومی» می‌نامیدند و تصور نمی‌کردند که با نام «بیزانسی» شناخته شوند؛ اصطلاحی که مورخان جدید به کار گرفته‌اند تا آنان را از رومیان قدیم تمایز دهند. امپراتوری بیزانس حلقه‌ای حیاتی بود که جهان باستان را به دوره میانه پیوند داد، اما در مقایسه با بخش اعظم دیگر فرهنگ‌های دوره میانه خیلی کم مطالعه شده است و مردم عامی درک کمی از آن دارند. امپراتوری بیزانس زمانی رو به شکوفایی نهاد که تمدن غرب به سرایش بدویت فرو غلتیده بود، با وجود این، اصطلاح «بیزانسی»^۱ در زبان انگلیسی برای دلالت بر یک پیچیدگی غریب و نامأنوس به کار می‌رود. بیزانس که مردم آن مسیحی بودند و متکلمان و اسقفانش تعالیم و ساختار سازمانی را آفریدند که مسیحیت امروزی را شاخص کرده است، هنوز سرزمین پر رمز و رازی قلمداد می‌شود. در سپهر دینی، عنوان «کاتولیک‌های بیزانسی» برای توصیف مسیحیانی به کار می‌رفت که به سروری پاپ اذعان داشتند و در همان حال، مسیحیان ارتدکس وفادار به سنت بیزانس را در غرب اغلب رافضی^۲ و حتی کژآیین^۳ می‌انگاشتند.

امپراتوری بیزانس در اصل همان امپراتوری روم بود که یک هزاره پس از سقوط روم کهن به دست اقوام بربر ادامه حیات داد. وانگهی، بیزانسی‌ها امپراتوری خود را ازلی می‌انگاشتند؛

1. Byzantine
2. Schismatic
3. Heretic

حکومتی که خداوند بنیان نهاده بود تا از ظهور مسیح تا پایان زمان بر بشریت فرمانروایی کند. فرهنگ و زبان یونانی در آن محوریت داشت اما چند قومی و چند فرهنگی بود؛ مسیحیت آیین مسلط و دین «رسمی» دولت بود اما ادیان یهودی و اسلام نیز اغلب تحمل می‌شدند (البته کثرت آیینان مسیحی خیر!). مرکز امپراتوری بیزانس قسطنطنیه، پایتخت «نوبنیاد»ش بود، شهری که در عصر باستان با نام «بیزانتیوم» شناخته می‌شد (و منشأ اصطلاح «بیزانسی بود») و امروز استانبول نامیده می‌شود.

در کل می‌توان گفت که غرب (اروپای غربی، امریکای شمالی، استرالیا و غیره) و به‌ویژه دنیای انگلیسی‌زبان درباره بیزانس گرفتار نوعی پیش‌داوری است. فرهنگ و تاریخ غرب دوره میانه را موضوعی جدی و مثبت می‌انگارد (تصویری که از شاه آرتور، «شهبانان زره‌پوش»^۱، رابین هود^۲، منشور کبیر^۳ و غیره وجود دارد) اما نگاه آن به بیزانس - البته اگر اصلاً نگاهی در کار باشد! - منفی است. بیشتر مسیحیان ارتدکس (بیشتر یونانی‌ها، اسلاوها و دیگر مردم اروپای شرقی در اروپا و سراسر جهان) نام امپراتوران روم و بسیاری از قدیسان را می‌دانند، اما دیگران به ندرت شخص یا حادثه‌ای در تاریخ بیزانس را می‌شناسند، حال آنکه این‌ها نقش‌های مهمی در ساختن جهانی بازی کرده‌اند که امروز می‌شناسیم. این نگرش‌ها به بیزانس پدیده جدیدی نیست و در اصل، ریشه در همان نگرش‌هایی دارد که غربی‌های قرون وسطایی به مردم و امپراتوری بیزانس داشتند. ویژگی این نگرش‌ها چنان که خواهیم دید بدگمانی، بی‌اعتمادی، و گرایش بود که بیزانسی‌ها را جماعتی مغرور، دورو و مسیحیانی «دروغین» می‌انگاشت. اروپاییان غربی به این نکته پی نبردند که چرا بیزانسی‌ها این اندازه از آن‌ها متفاوت‌اند؛ زیرا مسیحی بودند و فرهنگ خود آن‌ها نیز از یونان و روم باستان سرچشمه می‌گرفت. بدیهی است که افراد و فرهنگ‌ها اغلب به تمایزگذاری گرایش دارند و در این راه تا جایی پیش می‌روند که گاه خود را از نمونه‌های بسیار مشابه نیز جدا می‌انگارند. وضعیت روابط بیزانس و غرب از چنین مقوله‌ای است. با اینکه غرب همواره فرهنگ چین، هند، و سرزمین‌هایی بسیار دور و «بیگانه» را ستایش کرده، به ندرت همین علاقه را به بیزانس نشان داده است که اغلب آن را «خویشاوند بدبخت رو به زوال» دیده‌اند.

این رویکرد ریشه در این گرایش انکارناپذیر بیزانسی‌ها دارد که خود را برتر از دیگران می‌انگاشته‌اند - زیرا فرهنگ خود را پیشرفته‌تر و خود را ملت برگزیده و راستین

1. Knights in Shining Armor
2. Robin Hood
3. Magna Carta

پروردگار دیده‌اند. افزون بر این، هم بیزانسی‌ها و هم غربی‌های دوره میانه برداشت خود از مسیحیت را «درست»^۱ و برداشت مخالفانشان را ناقص تلقی کرده‌اند؛ هر دو تصور کرده‌اند که اسقف‌ها، کشیشان، و مردم عامی رفتار و کردار عجیب و غریبی دارند و شیوه‌های انجام آیین‌ها و مناسک ایشان خارجی و نادرست است. این گونه رویکردها را شاید دینی انحصاری چون مسیحیت برانگیخته باشد که خود را حق مطلق و گرایش‌های دیگر را گمراهی تعریف کرده است. تردیدی نیست که مسیحیت دیگر ادیان را ذاتاً دروغ می‌انگارد، اما پیروان آن‌ها را می‌توان بخشید؛ زیرا «شناخت بهتری» نداشته‌اند. البته، مسیحیانی که مخالفت می‌ورزند به حقیقت امر واقف بوده‌اند و عذر آنان چنین آسان پذیرفته نیست؛ این نگرش به حوزه‌هایی فراتر از باورهای کلامی نیز توسعه یافته است.

گذشته از اختلافات دینی، تجربه تاریخی جنگ‌های صلیبی نیز شرقی‌ها و غربی‌ها را تقسیم کرده و میان ایشان فاصله انداخته است. البته پدیده مذکور پیوندهای مهمی با مقوله دین داشته است، اما بیزانسی‌ها هرگز نتوانستند به شناخت کاملی از بن‌مایه‌های دینی اشتیاق غربی‌ها به فتح «ارض اقدس» دست یابند. خواهیم دید که به زعم بیزانسی‌ها، آن‌ها به «تصرف» سرزمین‌هایی ادامه می‌دادند که روزگاری بخشی از خاک امپراتوری بود و در نتیجه، به باور ایشان «ارض اقدس» نیز ملک خودشان بود و جنگ‌های صلیبی مداخله در امور بیزانس محسوب می‌شد. بنابراین آن‌گاه که صلیبی‌ها - سرزده - سر از قلمرو بیزانس در آوردند توقع استقبالی گرم و دوستانه و همکاری مطلق داشتند، اما بیزانسی‌ها با بدگمانی، استقبالی سرد و گاه مخالفت به پیشواز آنان رفتند. غربی‌ها این برخورد را دشمنی با نیت خیر صلیبی‌ها تلقی کردند و بی‌اعتمادی دوسویه شد. البته دشمنی بیزانسی‌ها با غربی‌ها به دنبال تصرف قسطنطنیه و تقسیم امپراتوری در جنگ صلیبی چهارم (۱۲۰۴ م.) سخت‌تر شد؛ در حالی که از دید غربی‌ها بی‌اشتیاقی «یونانی‌ها» به قبول حکومت و دین ایشان نوعی گمراهی و خیره‌سری بود. این نگرش‌ها را هر دو طرف در سراسر دوره میانه نگه داشتند و تا عصر جدید به آن وفادار ماندند.

تفکر روشنگری که نگاهی خصمانه به دوره میانه و به ویژه کلیسا داشت، طبعاً اعتنای درخوری به امپراتوری بیزانس نداشت که رهبانیت، معجزات، و کلیسای نهادمند نقش بسیار بزرگی در آن ایفا می‌کردند. ادوارد گیبون از سرشناس‌ترین مورخان این دوره بخش زیادی از اثر چندجلدی‌اش یعنی *انحطاط و سقوط امپراتوری روم*^۲ را به بیزانس اختصاص داده و انکار زیان‌بار اهمیت بیزانسی‌ها و فرهنگ آنان توسط وی، تا به امروز بر تفکر تاریخی سایه انداخته است.

1. Correct

2. *The Decline and Fall of The Roman Empire*

امروزه خاطره بیزانس بیشتر مردم بیچاره‌ای را به یاد ما می‌آورد که تحت حکومت ترکان بودند و ساکنان بعدی کشورهای بالکان که تفرقه‌های خون‌بار و دسیسه‌های سیاسی آن‌ها را بدنام کرده است. تنها قدرت بزرگی که پیوند مستقیمی با بیزانس داشت روسیه بود. اما آن را نیز نظام خودکامه بدنامی در مرز اروپا می‌دانستند که در بخش اعظم قرن بیستم دشمن اصلی غرب - در نقاب شوروی - بود.

در این کتاب می‌کوشم فراتر از این پیش‌داوری‌های فرهنگی علیه بیزانس گام بردارم و بعید نیست بیشتر خوانندگان در لحن من مایه‌هایی از ستایش را نیز تشخیص دهند. علت آن نیست که برای امپراتوری بیزانس و فرهنگ آن «برتری» کمتری از دیگر تمدن‌ها قائلم، بلکه معتقدم مطالعه بیزانس منفعتی ذاتی دارد و جامعه ما با فقدان آگاهی درباره آن بسیار زیان می‌کند.

نهادهای امپراتوری روم

امپراتوری بیزانس تداومی از امپراتوری روم بود و از این رو، خواننده باید با نهادهای سیاسی اساسی در دولت روم آشنایی داشته باشد. تا زمان کنستانتین کبیر، نزدیک به پانصد سال از عصر جمهوری روم کهن گذشته بود، اما حیات برخی از نهادهای آن هنوز ادامه داشت. البته از بیشتر این نهادها فقط نامی باقی مانده بود و اندکی کارکرد اصلی خود را انجام می‌دادند. بسیاری از ادارات دولت قدیم روم (دیوان‌خانه‌ها)^۱ تا دوره بیزانس باقی ماندند، اما کارکرد آن‌ها با آنچه در گذشته بود تفاوت اساسی داشت. بقای آن‌ها در کنار نظام خودکامه بیزانس دست کم از نظر برخی روشنفکران مهر تأییدی بر جمهوریت بود. نهاد کنسول که توسط امپراتور گماشته می‌شد، باقی ماند (البته زمانی که خود امپراتور عهده‌دار آن نبود) و در بسیاری اوقات بیش از یک تن در سال گماشته می‌شد؛ زیرا توقع می‌رفت که کنسول‌ها برنامه‌های عمومی پرخرج و بسیار گران تدارک ببینند. مقام مشاور عالی حقوقی امپراتور به کواستور^۲ رسید و او انجام این وظیفه را دست کم تا قرن هفتم میلادی برعهده داشت. سنای قدیم روم که در ابتدای دوره امپراتوری قدرت سیاسی‌اش را از دست داده بود، در روم تا سقوط دولت غرب و در قسطنطنیه تا پایان عمر امپراتوری ادامه حیات داد. اعضای سنا (رسته سناتوری^۳) در قسطنطنیه، به بیان کلی، افرادی بودند که در دربار پرورش یافته و به عبارت دیگر، بیشتر «خدم و حشم امپراتور» بودند تا اعضای آریستوکراسی سنتی.

1. Magistracies
2. Quaestor
3. Senatorial Order

البته مهم‌ترین نهاد سیاسی، چه در دوره روم و چه بیزانس، شخص امپراتور بود. تا قرن دوم میلادی، و شاید هم پیش‌تر، امپراتور به فرمانروایی خود کامه بدل شده و حرف و سخن او به مثابه قانون بود. با این حال، توقع می‌رفت که امپراتور بر مبنای تدبیر و انصاف حکومت کند و نگرش‌های فلسفی به‌ویژه از سوی رواقی‌ها قائل به این بود که منافع مردم بایستی مبنای اصلی حکومت امپراتور باشد. این نگرش‌ها از شدت خود کامگی و استبداد رفتار امپراتوران می‌کاست؛ همچنین اقتدار اخلاقی کلیسای مسیحی که در گذر زمان و به شکلی فزاینده به توقعات ویژه مبتنی بر متون کتاب مقدس و توسعه قوانین شرعی توسل می‌جست. وانگهی، قدرت واقعی در پس تاج و تخت همواره در اختیار ارتش بود و هیچ امپراتوری بخت کامیابی نداشت مگر آنکه خود تجربه نظامی موفق داشته و از حمایت فرماندهان ارشد برخوردار بود.

به رغم قدرت زیادی که امپراتور داشت نکته جالب این است که رومی‌ها هرگز تدبیر منسجمی از جنس «قانون اساسی» برای مدیریت مسئله جانشینی نیندیشیدند. رسم این بود که امپراتور حاکم، جانشین خود را برگزیند و انتخاب امپراتور جدید به این شیوه به ندرت با هرگونه مخالفتی مواجه می‌شد. معمولاً امپراتور بزرگ‌تر گزینه مطلوب خود را به عموم معرفی و در موقعیت‌های مناسب با حاکم جدید «رایزنی» می‌کرد تا این امر را خاطر نشان و فرصتی فراهم کند تا مردم به فرمانروای جدید خو بگیرند. وانگهی، اغلب تمایلی برای تداوم یک سلسله وجود داشت و پسر جانشین پدر می‌شد؛ شکی نیست این امر با فرهنگ رومی پیوند داشت که این‌گونه انتقال قدرت را به دیده خوش‌بینی می‌نگریستند.

با این همه، در امپراتوری روم سنتی ناظر بر آیین تاج‌گذاری در کار نبود. کسی هم تعجب نمی‌کرد اگر می‌شنید که شهروندی معمولی بر تخت امپراتوری نشسته است. وقتی تکلیف جانشینی روشن نبود و نامزد معینی برای تاج و تخت امپراتوری وجود نداشت، غالباً ویژگی موقعیت‌های منفرد نتیجه را تعیین می‌کرد و ترکیب شخصیت‌ها و آرایش قدرتی که در آن موقعیت معین جلوه می‌یافت.

از جمله افرادی که در انتخاب امپراتور جدید نفوذ کلام داشتند دیوانیان، مشاوران و ندیمان حضوری بودند که رتق و فتق امور دربار برعهده ایشان بود. این اشخاص اغلب دسترسی بی‌واسطه‌ای به امپراتور، مکاتبات وی و وسایل دولتی (نظیر مهرها و نمادهای مختلف) داشتند و همه این‌ها می‌توانست در امر جانشینی به کار آید. ضعف دربار این بود که اعضای آن همیشه افراد صاحب‌شأن اجتماعی نبودند و نظر ایشان را به راحتی می‌شد با توسل به زور کنار نهاد.



نقشه ۱ مدیترانه شرقی با نمایش تقسیمات جغرافیایی، درج. ۳۰۰ م.

اعضای سنا که برخی از آنان در زمره درباریان هم بودند به صورت بالقوه اهمیت بیشتری داشتند، اما اغلب صاحب ثروت و پایگاه قدرت مستقلی بودند. سنتی نیز وجود داشت که البته همیشه پاس داشته نمی‌شد و آن اینکه سنا به مثابه یک بدنه منسجم می‌توانست در مواقعی که وضعیت جانشینی روشن نبود خود وارد عمل شود. نقطه ضعف سنا نیز این بود که اعضای آن نه همواره هم‌رأی بودند و نه عملکرد سریعی داشتند و تصمیمی که در دربار یا جای دیگری گرفته می‌شد از نگاه ایشان مغفول می‌ماند.

سومین کانون قدرت در انتخاب امپراتور، ارتش بود که در بیشتر اوقات مهم‌تر از بقیه به شمار می‌آمد؛ به ویژه وقتی امپراتور ساقط شده بود. شورش نظامی یکی از پرکاربردترین ابزارها برای کنار نهادن امپراتوران ناموفق بود و در این موقعیت‌ها از خود ارتش انتظار می‌رفت که گزینه جدیدی برای این منظور معرفی کند. در بیشتر اوقات گارد پرایتوری^۱ مداخله می‌کرد که در مقام نظر گارد محافظ امپراتور به شمار می‌آمد، اما بسیاری اوقات نقش «امپراتورساز» ایفا می‌کرد. نیروهای لژیونری^۲ نیز بی‌کار نمی‌نشستند اما در این صورت هم تهدید جنگ داخلی جدی می‌شد و هم دشواری جابه‌جایی نیرو و انتقال آن‌ها به موقعیتی که مؤثر واقع شوند وجود داشت.

نظام سیاسی روم به جز فقدان سازوکار جانشینی، ویژگی دیگری نیز داشت که آن را از بیشتر امپراتوری‌های دیگر متمایز می‌کرد. این یکی عبارت بود از دامنه محدود دستگاه فرمانروایی ایالات و ضعف فرمانروایان ایالتی در اداره امور محلی. امپراتوری روم را اغلب «اتحادیه‌ای از شهرها» نامیده‌اند و این توصیف چندان هم بی‌مناسبت نبوده است. بسیاری از کارکردهایی که معمولاً از حکومت محلی توقع می‌رود نظیر دستگاه نظمیه، آتش‌نشانی، خدمات عمومی، نظارت بر منابع خواروبار، و امور رفاه عمومی، توسط دولت روم ارائه نمی‌شد و شوراهای محلی (کوریا^۳) شهرهای امپراتوری آن را به انجام می‌رساندند. طبعاً این امر به امپراتوری روم امکان می‌داد که کشور را با هزینه بسیار کمتری اداره کند.

در سراسر تاریخ امپراتوری روم از زمان آگوست (۲۷ پ.م. تا ۱۴ م.) به بعد سازوکار دولت توسعه یافت و به تدریج یک نظام کشورداری متمرکز ظاهر شد تا امپراتور را در امر اداره دولت یاری دهد. این نظام اداری در دوره بیزانس به نحو چشمگیری گسترش یافت و یکی از شاخص‌ترین جلوه‌های دولت بیزانس شد.

1. Praetorian Guard
2. Legionary
3. Curiae

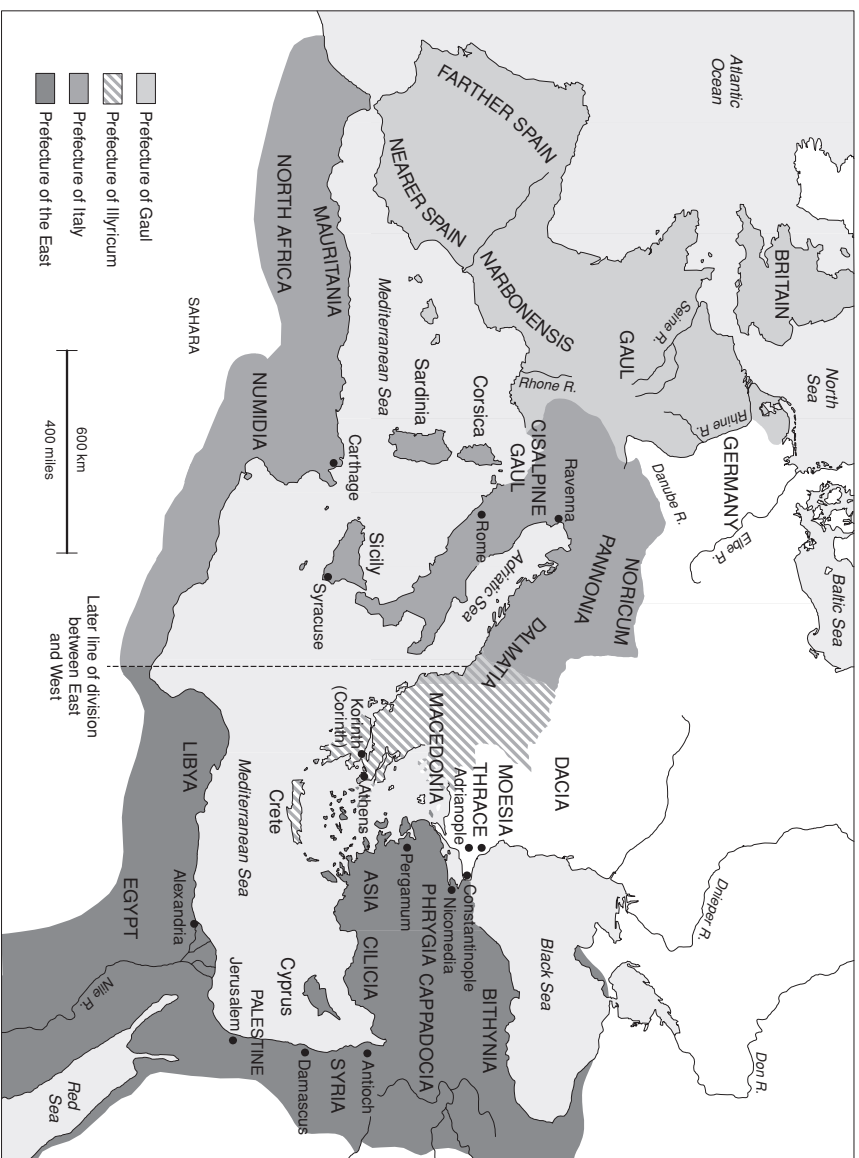
در مجموع دولت مرکزی روم به سه حوزه وسیع تقسیم می‌شد: ارتش، دستگاه اداری و دستگاه مالی که با یکدیگر هم‌پوشانی داشتند. نیازی به گفتگوی زیاد درباره دستگاه نظامی نیست؛ زیرا بیشتر اوقات فرماندهان نظامی، فرمانداران ایالات مرزی هم بودند و اداره امور نظامی نیز در اختیار شخص امپراتور بود. مسائل اداره و مالی پیوند نزدیکی با افرادی داشت که خاستگاه اجتماعی پایینی داشتند (گاه حتی بردگان پیشین)، مستقیماً به خود امپراتور وابسته بودند و اداره آن‌ها در سده نخست میلادی در دست این گروه بود. با گذشت زمان و در خلال قرن‌های دوم و سوم امپراتورها کم‌کم به افرادی برخوردار از پایگاه اجتماعی بالاتر روی آوردند که برخی از آنان از رده سناتورها بودند. مقولات حقوقی اهمیت درجه نخست داشت و نقش حقوق‌دان‌ها به عنوان مشاوران امپراتور روز به روز پررنگ‌تر می‌شد.

هیچ تمایز روشنی میان امپراتور به عنوان یک فرد و امپراتور به عنوان فرمانروای جهان رومی وجود نداشت: دارایی خصوصی و عمومی امپراتور (دست‌کم در عمل) اغلب یکی بود و یکسان و مشاوران شخصی او هم بانفوذترین چهره‌های سیاسی بودند. چیزی از سنخ «شورای وزیران»^۱ که نهادی مشروطه بود ظهور نکرد؛ با این حال، این مشاوران به دفعات و به خواست امپراتور با هم دیدار می‌کردند تا او را در اتخاذ تصمیمات ناظر بر سیاست دولت یاری دهند.

در حوزه اجتماع و اقتصاد، امپراتوری روم نقطه برخورد جالبی بود. از سویی، یک آریستوکراسی قدرتمند از زمین‌داران به ویژه در ایالات بر تمام سطوح جامعه مسلط بود. بازرگانان و تاجران که درگیر آن بودند به دیده حقارت نگریسته می‌شدند و زمین‌داری تنها «حرفه» شایسته نجبا تلقی می‌شد. چیزی از سنخ طبقه متوسط در امپراتوری روم وجود نداشت و تعداد زیادی از جمعیت را کشاورزان تهیدستی تشکیل می‌دادند که در مزارع زمین‌داران بزرگ کار می‌کردند. البته برده‌داری رواج داشت و جنگ و غارت منابع جدیدی از آن فراهم می‌آورد. برخی از بردگان به زندگی‌های بسیار دشوار در معادن یا مزارع بزرگ و مراتع اقلیت ثروتمند محکوم می‌شدند و شمار اندکی از آنان بخت زندگی طولانی داشتند. البته باید دقت کرد که در جمعیت بردگان اغراق نشود؛ زیرا با گذشت زمان و به موازات غلبه کشاورزان فقیر اما آزاد در حوزه اقتصاد، از تعداد و اهمیت آنان در این میدان کاسته شد.

بنابراین، از یک سو، جامعه و اقتصاد در سیطره نظام‌های کهنسالی بودند که تا قرن‌ها تغییری در آن‌ها صورت نگرفته بود و در چهارچوب آن‌ها، اکثریت مردم برای بهبود موقعیت

1. Council of Ministers



نقشه ۲ احیای امپراتوری روم در ۳۰۰ م.

After Jackson J. Spielvogel, *Western Civilizations*, Fifth edition (Wadsworth, 2003), map 6.4, p. 153.

بختی نداشتند. از سوی دیگر، قدرت امپراتور و تمایل او به مدیرانی که خدمتشان مطلوب او باشد و نبود محدودیت‌های حقوقی و نژادی به معنای آن بود که بسیاری از اشخاص در واقع امر، در بستر امپراتوری روم پرورش یافته بودند و اگر برده‌ای به مقام ندیم امپراتور می‌رسید یا تاجر ثروتمندی در روم می‌شد پدیده غریبی نبود. نکته‌ای که شاید اهمیت بیشتری داشته باشد این است که ارتش خود واسطه مؤثری در زمینه تغییر اجتماعی و اقتصادی بود. مستخدمان جدید بیشتر از بخش‌های پیرامونی امپراتوری (نظیر اسپانیا، بالکان، و مرزهای شمالی) جذب می‌شدند؛ امری که جای شگفتی نداشت و طبعاً هوشمندی، توانمندی و شجاعت همواره به پیشرفت و ارتقای سریع کمک می‌کرد. درجات ارشد ارتش بیشتر در انحصار اعضای آریستوکراسی بود، اما با گذشت زمان حتی سربازانی که به رده‌های پایین تعلق داشتند نیز به چنین درجاتی دست یافتند. بدین ترتیب، در بالاترین سطوح اجتماعی پویایی و تغییر چشمگیری جریان داشت که همه آن با آریستوکراسی سنتی در پیوند نبود.

مسیحیت و کلیسای مسیحی

امپراتوری بیزانس جامعه‌ای سراسر مسیحی بود و نهادها و آموزه‌های کلیسای مسیحی بر همه ساحت‌های آن اثر گذاشته بود. اغلب خوانندگان این کتاب با روایات کتاب مقدس و ریشه‌های مسیحیت و نیز اندیشه‌های بنیادی مسیحیت به صورتی که امروزه پذیرفته شده است، آشنا هستند. با وجود این، کمتر خواننده‌ای از چند و چون دقیق عمل به مسیحیت در طول هزار سال عمر امپراتوری بیزانس خبر دارد که معادل بیش از نیمی از عمر خود این دین است.

این کتاب در پی آن نیست که ظرایف کلام و الهیات مسیحی را بررسی کند. قرار هم نیست هیچ موضعی درباره اعتبار شیوه‌های مختلف تفسیر کلام مسیح اتخاذ کند. با وجود این، باید خاطر نشان کنیم که خوانندگان کتاب نباید توقع داشته باشند مسیحیت بیزانس همان چیزی بوده باشد که امروز در غرب جریان دارد. در واقع، بد نیست پیشنهاد کنیم که خوانندگان با همان نگرش باز و شور و شوق پژوهشگرانه‌ای به سراغ مسیحیت بیزانس بروند که گویی قصد بررسی ادیان یونان باستان یا چین را دارند. گاه اتفاق خواهد افتاد که مسیحیت بیزانس بسیار آشنا و نزدیک به چشم آید و گاه نیز آن را پدیده‌ای بسیار نو در خواهند یافت.

تا دوره کنستانتین (۳۰۶-۳۳۷ م.) که سرآغاز این کتاب است، مسیحیت به مرحله‌ای گام نهاده بود که ساختاری نهادینه و منطقاً پیچیده، آن را نمایندگی می‌کرد. با اینکه هنوز پذیرشی جهانی نیافته بود، تسلط اسقف‌ها بر کلیسا به طور کلی و در قالبی که جوهری استبدادی

داشت، محقق شده بود: هر اسقفی به عنوان یک مقام بی‌منازع، فرمانروای شهر (و پیرامون آن) بود و اقتدار خود را از سلسله‌ای می‌گرفت که مستقیماً به رسولان مسیح می‌رسید (اندیشه جانشینی رسولان). اسقف‌ها در اصل از هر مرجع اقتدار دیگری مستقل بودند، با این حال، زنجیره ناهمگونی از اسقف‌ها بر محور اهمیت شهرهای آن‌ها شکل گرفته بود. اسقف‌ها بر ثروت چشمگیری و فزاینده کلیساهای محلی مسلط بودند، و رفتار دینی و عبادی مردم را زیر نظر خود هدایت می‌کردند، محل خرج صدقات و خیرات را تعیین می‌کردند و جمعیت رو به تزاید روحانیان (شامل کشیش‌ها، خادمان کلیسا و روحانیان دون‌پایه‌تر) را مدیریت می‌کردند. بنابراین، اسقف‌ها در مجموع چهره‌های بانفوذی در جامعه بودند.

تا زمان کنستانتین، مسیحیان بر سر اینکه کدام کتاب‌ها را به عنوان بخشی از کتاب مقدس قبول کنند، اجماعی عمومی داشتند. همچنین نظر جمعی این بود که خداوند همان اقاویم ثلاثه است که از پدر، پسر و روح‌القدس تشکیل شده است. افزون بر این، اتفاق نظر آن بود که مسیحیان باید سبک زندگی معینی در زندگی، عبادت جمعی و خلوت شخصی داشته باشند که معیار آن هنوز در همان سطح محلی تعیین شده بود. نویسندگان مسیحی دوره پس از رسولان امر تدوین اصول الهیات مسیحی را آغاز کرده و بر سر این موضوع هم‌نظر بودند که می‌شود و بایسته است از منطوق و ابزارهای گفتمان فلسفی آن روزگار (کفار) بهره گرفته شود.

کلیسای مسیحی، در وهله نخست در سطح محلی و گاه نیز در سطح امپراتوری، چندین دور کشمکش و تعقیب و آزار شدید را پشت سر نهاد. این موضوع را به تفصیل در فصل آینده بررسی خواهیم کرد. پدیده تعقیب و آزار - در کنار مقاومت در برابر آن و نیز تبلور ساختارهای نهادی و اعتقادی - مهم‌ترین جلوه‌های مسیحیت در ابتدای دوران بیزانس بود. دو پدیده اخیر، در سایه بیزانس توسعه چشمگیری یافت، و پدیده نخست سابقه‌ای تاریخی برای احیای منازعات دینی در دوره معاصر فراهم آورد.

بستر جغرافیایی تاریخ بیزانس

نیل به درکی بنیادی از جغرافیا برای فهم تاریخ امپراتوری بیزانس ضرورت دارد. این امر درباره هر مقطع دیگری از گذشته نیز بدیهی است، اما امپراتوری بیزانس چند بستر جغرافیایی آشکارا متفاوت را به هم پیوند داده بود که در تاریخ تمدن بیزانس نقش مهمی ایفا کردند.

در مرتبه نخست، امپراتوری بیزانس دولتی بود که حول دریای مدیترانه شکل گرفت و هسته امپراتوری تأثیر ژرفی از این واقعیت پذیرفته بود. این دریای مرکزی کانون تمرکز

امپراتوری بیزانس در سراسر تاریخش بود و ارتباطات، تجارت، صنعت و آب و هوای آن، همه و همه بر مدار ویژگی‌های دریای مدیترانه می‌گشت.

وضعیت نواحی کرانه‌ای دریای مدیترانه از شرق به غرب، تفاوت چندانی در اقلیم، خاک، منابع طبیعی، حیات گیاهی و امکانات زندگی نداشت. البته این کرانه بسیار باریک بود و به ندرت اتفاق می‌افتاد که پهنای آن از ساحل به بیش از صد کیلومتر برسد. در آن سوی ناحیه کرانه‌ای شرایط آشکارا و شدید تغییر می‌کرد و از منطقه‌ای تا منطقه دیگر تفاوت چشمگیری داشت، اما در نزدیکی دریا که روزگاری بیشتر شهرهای بزرگ امپراتوری در آن واقع شده بود، وضعیت کمابیش یکسان بود. آب و هوا معتدل بود و پایداری‌ای منطقی داشت؛ با زمستان‌های سرد و مرطوب و تابستان‌های گرم و خشک و جریان‌های بادی که در زمستان از غرب و شمال غرب وزیدن می‌گرفت و در تابستان از غرب و جنوب غرب. بنابراین بادهای زمستانی هوای سرد را از شمال اروپا به سوی مدیترانه می‌آوردند، در حالی که بادهای تابستانی گاه گرما و شن‌های صحرا را به این مناطق می‌آورد و زمانی دیگر، می‌توانست با شدت به مدت چند ساعت از شمال وزیدن بگیرد. با این همه، بادهای موسمی قابل پیش‌بینی بود و قایقران‌های سنتی می‌توانستند با انتخاب زمان مساعد و مقصد مناسب در شرق و غرب دریای مدیترانه سیر و سیاحت کنند. اما بادهای محلی، به‌ویژه در جزیره‌ها، سرشت به شدت متغیری داشت و کشتی‌رانی در این مناطق فارغ از اینکه در چه فصلی باشد، می‌توانست نتیجه عکس داشته باشد.

سواحل دریای مدیترانه بسیار ناهموار بود؛ چندین خلیج کوچک و بزرگ در شرق داشت که در غرب منظم‌تر می‌شد و در عین حال، گوشه‌های امنی هم برای بارانداز داشت. این شرایط طبیعی همواره مشوق ترابری دریایی و تجارت پیرامون دریای مدیترانه بود و سهم معینی هم در ارتباطات مردمی داشت که در این مناطق می‌زیستند.

بارش در ناحیه کرانه‌ای مدیترانه کم و اوج آن در ماه‌های زمستان بود. این واقعیت بدان معنا بود که کشت و کار دیم (نظیر غلات) بیشتر از زنجیره‌ای تبعیت می‌کرد که بذرافشانی زمستانی و برداشت بهاره را به هم پیوند می‌داد. لایه خاک عموماً کم‌مایه و فقیر بود و باعث می‌شد که بازدهی محصول به ندرت چشمگیر باشد و از سالی به سال دیگر تفاوت کند؛ افزون بر این، باد و باران نیز به راحتی سطح خاک را می‌فرسود و حاصلخیزی کشاورزی آن را نابود می‌کرد. بیشتر مرز داخلی ناحیه کرانه‌ای را کوهستان فراگرفته بود و جریان‌های آب اغلب از آن به سوی دریا سرازیر می‌شد. این‌ها بیشتر به صورت سیلاب‌های فصلی بود که در اواخر زمستان و ابتدای بهار با شدت جریان می‌یافت، اما در اوایل تابستان خشک می‌شدند و مناسب کشتی‌رانی نبودند.

در آن سوی ناحیه کرانه‌ای مدیترانه توده‌های خاک پهنآوری بود که هر یک ویژگی‌های خاص خود را داشت. (توجه داشته باشید که در این دبیاچه قرار نیست مناطق درونی اروپا توصیف شود؛ زیرا این مناطق بیرون از قلمرو امپراتوری بیزانس بود). در ابتدای دوره بیزانس (یعنی تا قرن هفتم) دو نمونه از این سرزمین‌های بزرگ عبارت بودند از سوریه و مصر که هر دوی آن‌ها در نتیجه فتوحات اعراب از دست بیزانس خارج شد. این‌ها سرزمین‌های بسیار حاصلخیز برای کشاورزی بودند؛ خیلی بیش از آنچه امروز شرایط به نسبت خشک و کم‌آب آن‌ها به ذهن متبادر می‌کند. البته هر دو سرزمین، بیابان‌های بزرگ هم داشتند اما دارای نواحی وسیعی بودند که برای کشاورزی پرمحصول مساعد بود: دره نیل در مصر و دشت‌های میانی سوریه، لبنان و اردن. دره نیل بدون شک غنی‌ترین حوزه کشاورزی در جهان باستان بود؛ آب‌وهوای مساعد، حجم آب فراوان برای آبیاری و خاک حاصلخیزی که همواره به برکت سیلاب‌های سالانه با لایه‌ای جدید تقویت می‌شد. گویا حاصلخیزترین بخش سوریه میانی در دوره بیزانس فلات‌های مرتفع شمال، واقع در میانه رود اردن در غرب و رود فرات در شرق بود؛ منطقه‌ای که از قرار معلوم تراکم جمعیت بالا، شهرهای بزرگ و شمار زیادی روستای ثروتمند داشت.

آسیای صغیر هم از منظر سیاسی و هم به لحاظ جغرافیایی مرکز امپراتوری بیزانس بود؛ قلب و مرکز حیاتی آن تا پایان سده یازدهم. سواحل آن در کناره دریای اژه، سیاه و مدیترانه در همان مقوله ناحیه کرانه‌ای قرار می‌گرفت، اما منطقه وسیع داخلی آن را رشته‌کوه‌ها پوشانده بود. این رشته‌کوه‌ها در شرق مرتفع و عبور از آن‌ها دشوار بود. همچنین گذرگاه‌های خطرناکی داشتند که به ارمنستان و قفقاز در شمال و بین‌النهرین و سوریه در جنوب راه داشتند. بخش درونی این شبه‌جزیره را رشته‌کوه‌هایی از شمال و جنوب به روی دریا مسدود کرده بود و بخش مرکزی را فلات بزرگ آناتولی در بر می‌گرفت که آب‌وهوایی خشک و سوزان، تابستان‌های داغ و زمستان‌های به شدت سرد داشت. چند رشته‌کوه در بخش غربی، فلات را در راستای شرق - غرب به دریای اژه پیوند می‌داد؛ چندین رود خروشان در میانه این کوه‌ها روان بود و جریان عمومی آن‌ها به دریای اژه می‌ریخت. دره‌های واقع در میانه این رشته‌کوه‌های غربی در کاریا، لیدی^۲، بیتینی^۳ و (تا حد معینی) فریگیه^۴ ثروتمندترین بخش‌های آسیای صغیر بودند. چندین راه پهنه شبه‌جزیره را درمی‌نوردید و حتی در مناطق میانی به ویژه در گالاتیه^۵ و کاپادوکیه چندین

1. Caria
2. Lydia
3. Bithynia
4. Phrygia
5. Galatia

دشت کوچک، شهر بزرگ، و روستا وجود داشت. بخش بزرگی از آسیای صغیر به خصوص در مرکز و شرق بیشتر مناسب مرتع‌داری بود تا کشاورزی و جمعیت این مناطق کم و پراکنده بود. دومین منطقه مهم امپراتوری بیزانس پس از آسیای صغیر، بالکان بود؛ ناحیه‌ای به مراتب فقیرتر و در عین حال، مهم، به ویژه در دوره متقدم بیزانس و از قرن نهم به بعد که بیزانس توانست اقتدارش را بر این مناطق بسط دهد. منطقه بالکان از شمال به رود دانوب محدود می‌شد که در جهت غرب به شرق و از دشت پانونی^۱ (اتریش فعلی) تا دریای سیاه جریان داشت و دشت‌های حاصلخیزی دو سوی آن را فرا می‌گرفت. جنوب آن را دریای اژه و غرب آن را دریای آدریاتیک دربر می‌گرفت. در شمال شرقی نوار باریکی بود که دریای سیاه (در شرق) را به کوهستان کارپاتی^۲ (در شمال غربی) پیوند می‌داد؛ در حوزه رومانی و مولداوی امروزی که در آنجا عبور و مرور میان دشت‌های روسیه جنوبی (اوکراین) و بالکان میانی تسهیل می‌شد. به لحاظ تاریخی اینجا پایانه شرقی یک «نوار بیابانی» بود که امکان دسترسی مهاجمان صحراگردی را که به صورت دوره‌ای از آسیای میانه به اروپای مرکزی سرازیر می‌شدند، به این منطقه فراهم می‌آورد.

بالکان ناحیه‌ای کوهستانی است که غرب آن را ارتفاعات آلپ دیناریک، و مرکز و شرق آن را رشته کوه بالکان در بر می‌گیرد و رشته کوه پیندوس نیز شبه جزیره یونان را در امتداد شمال به جنوب درمی‌نوردد. به جز دانوب که امکان ترابری تحسین‌برانگیزی در محور شرق - غرب فراهم می‌آورد بیشتر رودهای این شبه جزیره از شمال به جنوب و به سوی دریای اژه روان‌اند: وردار^۳ (تسالونیک)، استروما^۴ و نستا^۵. این راه‌های دریایی واسطه اصلی دسترسی از مرکز بالکان به شهرهای واقع در کنار دریا بودند.

در درون شبه جزیره بالکان، کوه‌ها این سرزمین را به قطعات بسیار کوچک تری تقسیم می‌کردند که امکان ارتباط آسان و مطلوب نداشتند. این مسئله سهم معینی در انزوای فرهنگی بسیاری از این واحدهای کوچک‌تر در دوره‌های مختلف داشت و زمینه‌ساز تمایزی مشخص میان فرهنگ کرانه‌ای و فرهنگ نواحی میانی شد؛ امری که به نوبه خود به اختلافات، گسست سیاسی و جنگ میان مردم بالکان منجر می‌شد. یادآوری این نکته لازم است که نام‌گذاری و مرزهای مناطق مختلف بالکان در گذر زمان و بیشتر به علت تغییرات سیاسی تغییر کرده‌اند.

-
1. Pannonian Plain
 2. Carpathian Mountain
 3. Vardar
 4. Struma
 5. Nesta

بنابراین، برای نمونه قلمرو بلغاریه در قرن دهم بسیار فراتر از مرزهای امروزی این دولت در جهت غرب گسترش یافته و صربستان نیز روزگاری بر شبه‌جزیره یونان تا تسالی مسلط بود. خود یونان به لحاظ جغرافیایی از باقی بالکان متفاوت بود، تا حدی به این علت که از سه سو با آب محصور شده بود و هزاران جزیره را دربر می‌گرفت. بنابراین، کل یونان را می‌توان ذیل مقوله ناحیه کرانه‌ای بررسی کرد، اما بخش‌های جزیره‌ای آن به ویژه در رشته‌های تایگتوس^۱ و پیندوس^۲ بیشتر با مناطق کوهستانی دیگر بخش‌های بالکان سنخیت داشت. همه عواملی که در بالا به اجمال بررسی شد - جغرافیای امپراتوری بیزانس، در کنار منابع طبیعی و موانع ارتباطی آن، پیش‌شرط‌های دولت سیاسی روم، نظام مبنای اعتقادی و دستگاه اداری کلیسای مسیحی - هر یک در تحولات تاریخی بیزانس سهمی داشتند. با این حال، مردم با همه تفاوت‌های بی‌پایان و توانمندی ممتاز خود برای تغییر و سازگاری در طول دوره‌ای هزارساله، بازیگران و پدیدآورندگان اصلی تاریخ بیزانس هستند.

منابع تاریخ بیزانس

منابع تاریخی هر فرهنگی به طور طبیعی مبنای شکل‌گیری ذهنیت و دانش ما از آن جامعه است. منابع نوشتاری تاریخ بیزانس از منظری اولیه، شباهت زیادی با منابع تاریخ باستان دارد و از منابع تاریخ غرب دوره میانه به نحو معناداری متمایز است. بنابراین یک طیف مهم از منابع بیزانس آثار تاریخی است که تداوم آگاهانه‌ای از سنت تاریخ‌نگاری کلاسیک، به ویژه آثار هرودوت^۳، گزنفون^۴، و از همه مهم‌تر، توسیدید^۵ بود. در ابتدای دوره بیزانس برخی تاریخ‌ها که در آن میان مشهورتر از همه آثار آمیانوس مارسلینوس^۶ بود، به لاتین نوشته می‌شد، اما از قرن پنجم به بعد اغلب این آثار به یونانی نوشته می‌شد و بیشتر به همان زبان فنی و مصنوعی که از ادبیات نوشتاری یونانی در آتن قرن پنجم و چهارم پیش از میلاد تقلید می‌کرد و فهم آن برای بسیاری از بیزانسی‌ها دشوار بود. پروکوپوس^۷ (قرن ششم) برجسته‌ترین مورخ کلاسیک‌گرای دوره متقدم بیزانس بود اما این سنت در قرن یازدهم و حتی بیش از آن در قرن دوازدهم با آثار کنستانتین پورفیروگنیتوس^۸

1. Taygetos
2. Pindos
3. Herodotus
4. Xenophon
5. Thucydides
6. Ammianus Marcellinus
7. Prokopios
8. Constantine Porphyrogenitos

و مکتب وی (قرن دهم)، پسلوس^۱ (قرن یازدهم)، آنا کومنه‌نا^۲ و نیکیتاس خونیاتس^۳ (هر دو قرن دوازدهم) احیا شد. این سبک تاریخ‌نویسی که هم از رویکرد سالنامه‌نگاری بهره می‌جست و هم زیست‌نگاری، در دوره متأخر بیزانس نیز با آثار مورخانی چون آکروپولیتس^۴، پاخیمرس^۵ (قرن سیزدهم م.)، و گریگوراس^۶ (قرن چهاردهم م.) ادامه یافت. واپسین سده حیات امپراتوری بیزانس نیز شاهد ظهور شماری از مورخان کلاسیک‌گرای شایسته‌ای بود که توانستند تاریخ روند زوال و سقوط قسطنطنیه را بنگارند: اسفرانتز^۷، خالکو کوندیلِس^۸، دوکاس^۹ و کریتوبولوس^{۱۰} از این جمله بودند که برخی حتی پس از فتح عثمانی آثارشان را نوشتند.

به موازات این سنت، تاریخ‌نگاری روحانی^{۱۱} (تاریخ کلیسا) گونه دیگری بود که در اصل توسط ائوسیبوس قیصرانی^{۱۲} (قرن چهارم م.) ابداع شده بود و کسانی چون فیلوستورجیوس^{۱۳}، سوکراتس^{۱۴}، سوزومن^{۱۵}، تتودورت^{۱۶} (اغلب قرن پنجم م.) و تتودور لکتور^{۱۷} (قرن ششم م.) آن را ادامه دادند. پس از این تاریخ، تاریخ‌نگاری روحانی با رویکردی عمومی‌تر ادغام شد، هر چند کسانتوپولوس^{۱۸} آن را در قرن چهاردهم احیا کرد.

افزون بر این، گونه اندک متفاوت‌تری از نوشته‌های تاریخی، وقایع‌نامه‌نگاری بیزانسی (*Chronikon*) بود که ریشه آن را می‌توان به وقایع‌نامه ائوسیبوس قیصرانی و تاریخ‌های خلاصه‌تری رساند که در قرون چهارم و پنجم میلادی به هر دو زبان یونانی و لاتین نوشته می‌شد. این تاریخ‌ها گاه فقط فهرستی از رخدادهایی بود که در بیشتر اوقات از جنس معجزه یا حوادث یادمانی بود (تولد گوساله‌های دو سر، زمین‌لرزه، خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی و غیره)، به اضافه اقدامات بزرگ

-
1. Psellos
 2. Anna Komnena
 3. Nikitas Choniates
 4. Akropolites
 5. Pachymeres
 6. Gregoras
 7. Sphrantzes
 8. Chalkokondyles
 9. Doukas
 10. Kritoboulos
 11. Ecclesiastical History
 12. Eusebios of Caesarea
 13. Philostorgios
 14. Socrates
 15. Sozomen
 16. Theodoret
 17. Theodore Lector
 18. Xanthopoulos

فرمانروایان بزرگ، اما اغلب آن‌ها هم‌زمان حاوی نظری از مؤلف بود که سرشتی اخلاقی یا کلامی داشت و «معنای» رخدادهای تاریخی را برای خوانندگان بیان می‌کرد. بسیاری اوقات نویسندگان این وقایع‌نامه‌ها می‌کوشیدند از رخدادهای تاریخی برای نمایاندن حقیقتی لاهوتی بهره‌گیرند یا آن را سزای فرمانروایان یا دیگر کسانی بدانند که از اراده پروردگار و آموزه‌های کلیسا غافل شده بودند. این وقایع‌نامه‌ها در مقایسه با آثار تاریخی کلاسیک گرا^۱ عموماً به زبانی بی‌پیرایه‌تر و ساده‌تر نوشته می‌شد و عمدتاً نویسندگان ایشان راهبان بودند. زمانی رسم بود که این آثار را وقایع‌نامه‌های رهبانی^۲ بنامند، اما اکنون روشن شده است که بسیاری از این آثار همان اندیشه‌ها و دغدغه‌های مورخان کلاسیک گرا را نمایندگی می‌کنند و این خط تقسیم را نباید چندان جدی گرفت.

مالالاس^۳ (قرن ششم) نویسنده نخستین نسخه کامل از این گونه وقایع‌نامه‌ها بود. دغدغه او در این اثر جمع تاریخ دنیوی و دینی بود؛ روایت آن با آفرینش هستی آغاز می‌شد، روایات تاریخی کتاب مقدس را در زمینه وسیع آن بازگو می‌کرد و تا زمان سلطنت یوستینیانوس ادامه می‌یافت. مهم‌ترین وقایع‌نامه بیزانسی اثر تئوفانس^۴ («توآب»^۵) بود که در ابتدای قرن نهم می‌نوشت و اثر او بخش بزرگی از اطلاعاتی را که برای آگاهی از تاریخ قرون هفتم و هشتم نیاز داریم، فراهم آورده است. تئوفانس راهبی بود که ارادت خالصی به مسلک شمایل پرستی داشت و تاریخ جهان را نیز با عینک مبارزه برای آیین شمایل می‌دید. اثر تئوفانس را مؤلفی گمنام و شماری از دیگر نویسندگان قرن دهم ادامه دادند و وقایع‌نامه او را تا روزگار خود تکمیل کردند. یوحنا اسکیلیتزس^۶ (قرن یازدهم) و یوحنا زوناراس^۷ (قرن دوازدهم) وقایع‌نامه‌های مهمی نوشتند که اطلاعات مستقل‌تری را شامل می‌شد؛ پس از آن زمان، وقایع‌نامه به عنوان قالب اصلی تاریخ‌نویسی حفظ شد و بسیاری از وقایع‌نامه‌ها بر امور محلی و دوره‌های زمانی کوتاه تا زمان فتوحات عثمانی و بعد از آن تمرکز کردند.

این منابع که فرآورده سنت‌های تاریخی متنوع‌اند به ما امکان می‌دهند تا روایتی بنیادین از تاریخ سیاسی و نظامی امپراتوری بیزانس تألیف کنیم و اطلاعات چشمگیری درباره حوادث منفرد عرضه کنیم. اما همه آن‌ها گرفتار سوگیری و تعصب، له یا علیه فرمانروایان و سلسله‌های مختلف‌اند و اطلاعات چندانی درباره اقتصاد، جامعه، مردم عادی (از جمله زنان) و زندگی

-
1. Classicizing
 2. Monastic Chronicles
 3. Malalas
 4. Theophanes
 5. Confessor
 6. John Skylitzes
 7. John Zonaras

روزمره ارائه نمی‌دهند. علاوه بر این، کم‌وبیش همه آن‌ها نگاهی خطی به تاریخ دارند که در آن تلقیات مسیحی از مفهوم رستگاری نقشی غالب دارد و امپراتوری بیزانس بازیگر محوری است. اولیانامه‌نگاری^۱ (زندگی‌نامه قدیسان) دریچه‌ای بسیار متفاوت به حیات اجتماعی بیزانس می‌گشاید. زندگی قدیسان زمانی از سوی مورخان جدید طرد می‌شد و مایه تمسخر بود؛ زیرا تصور این بود که تقریباً همه این نوشته‌ها داستان زهدورزی و معجزه است که با واقعیت تاریخی چندان سنخیتی ندارد. روشن است که گونه اولیانامه‌نگاری تخته‌بند تکرار است و سرشت قالبی روایات زندگی قدیسان بدان معناست که نمی‌توان تمام جزئیات زندگی آن‌ها را باور کرد. با این همه، بیشتر این روایات مجموعه‌ای از اطلاعات را درباره زندگی روزمره، اقتصاد، و شرایط محلی در بر می‌گیرد که هر چند سنخیت اتفاقی با اهداف اصلی مؤلف داشته است برای مورخ ارزش چشمگیری دارد. ضمن اینکه این روایات تصویری از باورها، امیدواری‌ها و آرزوهای مردم عادی ترسیم می‌کنند که جذابیت ویژه‌ای دارند و بدین ترتیب، منبعی ضروری برای مطالعه جهان معنوی بیزانس و رفتار دینی فراهم می‌آورند. نکته دیگری که جای توجه دارد اینکه هر چند بخش اعظم زندگی‌نامه‌های قدیسان به یونانی نوشته شده بود شمار زیادی نیز به زبان‌های اسلاو، عربی، قبطی و به‌ویژه، سریانی نوشته (یا ترجمه) شده بود. این زندگی‌نامه‌های غیر یونانی در مقایسه با آن‌هایی که در مرکز امپراتوری بیزانس نوشته شده‌اند، بینش بسیار متفاوتی به پدیده‌ها ارائه می‌دهند و این امر زمینه مقایسه‌ای را فراهم می‌آورد که اهمیت زیادی دارد.

ادبیات، از جمله گونه‌های شعر، داستان و منشآت (نامه‌نگاری) بیشتر در سیطره الگوها و سنن کلاسیک بود و دشوار بتوان از آن‌ها برای بازسازی سبک زندگی دوره بیزانس بهره گرفت؛ زیرا ارزش این آثار بیشتر مدیون زیبایی ادبی و بلاغی آن‌هاست تا «بازنمایی واقعیت» و «فرا زمان بودن» تا معاصر بودنشان. با وجود این، ارزش‌های متغیر و حتی گریزهایی به احساسات شخصی را می‌توان در برخی از این آثار از جمله نوشته‌های فوتیوس، پسلوس، و نیکیتاس خونیاتس مشاهده کرد. یک تحول دیگر ظهور تدریجی ادبیات محلی به ویژه از قرن دوازدهم به بعد و تأثیر گذاری اندیشه‌های غربی (و واکنش‌ها به آن) در همین دوره بود.

قانون‌نامه‌ها^۲ نیز به طور قطع، منبع غنی اطلاعات، به‌ویژه برای آغاز دوره بیزانس هستند و حجم گران‌بهای از چنین اطلاعاتی در قانون‌نامه تئودوسیانی^۳ و مجموعه یوستینیانوس^۴

-
1. Hagiography
 2. Law Codes
 3. Codex Theodosianus
 4. Justinianic Corpus

فراهم آمده است. قانون‌نامه‌های بعدی از جمله مجموعه‌های مشهور به قانون کشاورز^۱، اکلوگا^۲، باسیلیکا^۳، و کتاب اپارخ^۴ گنجینه‌ای از اطلاعات درباره موضوعات اجتماعی، اقتصادی، و (البته) حقوقی‌اند. اندک نمونه‌هایی از منابع سندی دولتی باقی مانده است، نظیر تأملات امپراتور کنستانتین هفتم مشهور به پورفیر و گنیتوس: *De Administrando Imperio* (در باب حکومت، دستنامه‌ای درباره روابط خارجی و شامل چندین گزارش تاریخی از دوره‌های پیش‌تر که گویا لفظ به لفظ رونوشت شده است)، *De Thematibus* (در باب نظام ایالات) و *De Ceremoniis* (در باب تشریفات). چندین کتابچه نظامی نیز باقی مانده است از جمله *Strategikon* متعلق به امپراتور موریس^۵، *Taktika* از لئوی ششم و مجموعه آثاری که از حلقه نیکه‌فوروس دوم مشهور به فوکاس به دست ما رسیده است. آبخور این آثار الگوهای قدیم‌تری بود، اما اطلاعات زیادی را دربر می‌گرفت که به دلیل ارزش واقعی و عملی‌شان، برای سرداران بیزانسی تازگی و اهمیت داشت.

مورخان اندیشه به ویژه علم، ریاضیات، پزشکی، و فلسفه نیز آثار پرشماری نوشته‌اند که بیشتر آن‌ها هنوز به زبان‌های امروزی ترجمه نشده است و برخی حتی بخت تصحیح و چاپ مناسبی نیافته‌اند. با وجود این، نوشته‌های آرتاس قیصرانی^۶، فوتیوس، پسلوس، متوختیس^۷، گنادیوس اسکولاریوس^۸، و پلتون^۹، در کنار چندین اثر در زمینه نجوم، ریاضیات، فیزیک، اخترشناسی و شیمی اطلاعاتی ارائه می‌دهند که معرف جهان‌نگری اندیشمندان بیزانسی است. سهم بزرگی از ادبیات موجود بیزانس را آثار ادعیه‌ای، تفسیرها و مطالعات کتاب مقدس، و رسائل کلامی تشکیل می‌دهد. بهره‌گیری از بخش عمده این آثار برای خواننده امروزی اندکی دشوار است؛ با این حال، تک‌تک این آثار کلامی اطلاعاتی را دربر می‌گیرد که اهمیت تاریخی دارد، فارغ از اینکه روزنه‌ای به مباحثات دینی می‌گشاید و یا جلوه‌هایی تصادفی از زندگی روزمره را باز می‌نماید که در لابه‌لای هزاران مناجات‌نامه و رساله کلامی بازمانده از دوره بیزانس نهفته است.

1. Farmer's Law
2. *Ekloga*
3. *Basilika*
4. Book of the Eparch
5. Maurice
6. Arethas of Caesarea
7. Metochites
8. Gennadios Scholarios
9. Plethon

متأسفانه، از منابع سندی که سهم بزرگی در حفظ تاریخ غرب دوره میانه داشته، چیز زیادی به دست ما نرسیده است. با اینکه سرشت غالب دولت بیزانس دیوانسالارانه بود و مدارک زیادی ناظر بر فعالیت‌های دولت، مالیات‌ها، نظام زمین‌داری، و اطلاعات شخصی نگه داشته می‌شد، بخش اعظم این‌ها اکنون از دست رفته است؛ خسارتی که در پی سقوط نهایی و نابودی دستگاه دولتی بیزانس اتفاق افتاد. با وجود این، بخشی از این مدارک هنوز باقی است، از جمله نمونه‌هایی که در اثر کنستانتین پورفیر و گنتیوس (مذکور در بالا) حفظ شده، دفتر تبس^۱ که تعداد زیادی پاپيروس از قدیم‌ترین سال‌ها را دربر می‌گیرد، و مدارک پر شمار موجود در رهبانگاه‌های کوه آتوس^۲. این مجموعه اخیر اهمیت ویژه‌ای دارد، به خصوص که این رهبانگاه‌ها خود مالک زمین‌های وسیعی بودند و اسناد ثبتی مفصلی از دارایی‌های خود در سراسر مقدونیه داشتند. این اسناد زمینه بازسازی وضعیت اجتماعی این ناحیه را در دوره واپسین بیزانس به نحوی فراهم می‌کند که برای دیگر بخش‌های امپراتوری ممکن نیست. در قرون چهاردهم و پانزدهم حجم به مراتب بیشتری از رونوشت رساله‌ها، دفاتر حسابداری، و نامه‌های شخصی در مقایسه با دوره‌های پیشین باقی مانده است.

منابع نوشتاری بیزانس، اطلاعات بسیار مهمی در اختیار مورخان قرار می‌دهد، اما منابعی که «بیگانگان» نوشته‌اند نیز کم‌اهمیت نیستند، به ویژه از این نظر که زوایایی از فعالیت‌های خارجی و نظامی دولت بیزانس را روشن می‌کند، برخی پرسش‌های مهم در حوزه مسائل داخلی را پاسخ می‌گوید و به ما امکان می‌دهد که گوشه چشمی نیز به تصور خارجی‌ها از بیزانس داشته باشیم. شاید مهم‌ترین منابع در این زمینه آثار مورخان عرب باشد، امثال بلاذری، طبری، یحیی انطاکی، و جغرافیانگاران چون مسعودی و ادریسی. این منابع و دیگر مواردی که به زبان‌های ارمنی، گرجی و فارسی نوشته شده است اطلاعات ذی‌قیمتی فرا روی ما می‌نهد و امکان می‌دهد که متون بیزانس را تصحیح و ترمیم کنیم.

منابع غربی نظیر آثار لوید پراند کرمونی^۳ و تذکره پاپ‌ها معرف برداشتی غربی از بیزانس‌اند که با برداشت خود بیزانسی‌ها تفاوت چشمگیری دارند. از قرن دوازدهم به بعد و به ویژه در دوره جنگ‌های صلیبی اهمیت منابع غربی به مراتب بیشتر می‌شود و کتاب مشهور وقایع‌نامه موریلا^۴ مهم‌ترین منبع برای مطالعه تاریخ یونان در دوره اشغال لاتینی است. منابع

1. Cadaster of Thebes
 2. Mount Athos
 3. Liudprand of Cremona
 4. *Chronicle of The Morea*

ایتالیایی شامل نوشته‌های ونیزی‌ها، جنوایی‌ها و غیره (و از جمله شمار زیادی اسناد و مدارک) اطلاعات ارزشمندی ارائه می‌دهد، هم درباره حضور ایتالیایی‌ها و دیگر مردم اروپای غربی در شرق، هم درباره تاریخ اقتصادی و نیز، تلاش سلسله‌ای از فرمانروایان بیزانسی که به دنبال جلب یاری جمهوری‌های ایتالیایی بودند.

منابع اسلاو نیز، از وقایع‌نامه قدیم روس^۱ گرفته تا ترجمه‌هایی از آثار مختلف بیزانسی و نیز وقایع‌نامه‌ها و دیگر آثار نوشته شده به دست صرب‌ها، بلغارها، و دیگر مردم جهان اسلاو به همین میزان اهمیت دارند.

به جز آثار نوشتاری، حجم قابل توجهی از دیگر مواد وجود دارد که برای مطالعه تاریخ بیزانس مفید است. شمار فراوان سکه‌های بیزانس از این جمله است. این سکه‌ها نمای زنده منحصر به فردی از بن‌مایه‌ها و خطوط اصلی تبلیغات امپراتوری را ارائه می‌دادند (زیرا سکه از بهترین ابزارهایی بود که به امپراتور امکان می‌داد با اتباعش مستقیم سخن بگوید) که با امور نظامی و چه بسا بیش از آن با سیاست‌های سلسله‌ای مرتبط بود: سکه‌ها یکی از رایج‌ترین شیوه‌ها برای اعلام جلوس امپراتور جدید و یا انتخاب فردی به عنوان وارث تاج و تخت بودند. وانگهی، سکه‌ها شواهد مستقیمی از وضعیت اقتصادی دولت ارائه می‌دهند که پدیده‌هایی چون ثبات در ضرب سکه، رکود و اندازه و حجم گردش پول در یک دوره را شامل می‌شود. افزون بر این، کشف ذخایر سکه به ما اجازه داده است که دوره‌های احتمالی اختلال و یا تهدید خارجی را اندازه‌گیری کنیم تا امکان بررسی کیفیت گردش سکه‌ها و نیز ردیابی مسیر صدور سکه‌های بیزانس فراهم شود؛ گردش که حجم چشمگیری داشت و می‌توانست هم نتیجه تجارت باشد و هم وسعت قلمرو امپراتوری.

مهرها نیز (که بیشتر آن‌ها از جنس سرب‌اند) وضعیتی شبیه به سکه‌ها دارند و به منظور مهر و موم اسناد مهم و اطمینان یافتن از بی‌نقصی و اعتبار آن‌ها استفاده می‌شدند. این مهرها تا چند هزار سال عمر دارند و البته اسنادی که زمانی به آن‌ها متصل بودند امروز از میان رفته است. اما نام و منصب صاحبان خویش را حفظ کرده‌اند. شواهد موجود بر روی مهرها بیش از هر چیز برای فهم تاریخ اداری و اقتصاد امپراتوری مفید است، همچنین برای شناخت نهادها و گاه حیات حرفه‌ای افرادی که در غیر این صورت گمنام باقی می‌مانند.

شواهد باستان‌شناسی موجود برای تاریخ بیزانس فراوان و سرشار از اطلاعات است؛ هرچند که هنوز چنان که باید و شاید مورد استفاده قرار نگرفته است. در نتیجه کاوش‌های

پرشماری که در خلال ۱۵۰ سال گذشته در حوزه مدیترانه انجام شده، چندین سایت کشف شده است که به دوره بیزانس تعلق دارد. متأسفانه از آنجا که دغدغه بیشتر کاوشگران پیشین، دوره کلاسیک یا پیش از تاریخ بوده است، بقایایی از این سایت‌ها که به دوره بیزانس (و پس از آن) مربوط می‌شود، یا عمدتاً نادیده گرفته شده و یا حتی بدتر، قربانی کندو کاوهای بی‌ملاحظه در جستجوی لایه‌های قدیم‌تر گشته است. خوشبختانه این وضعیت در سال‌های اخیر بهبود یافته است؛ با وجود این، آسیب‌های زیادی در خلال آن کاوش‌ها وارد شده و بخش زیادی از اطلاعات آن‌ها تا همیشه از میان رفته است. شاید مسئله جدی‌تر در کوتاه‌مدت این باشد که آثار بیزانسی بسیاری از این کاوش‌ها هنوز درست بررسی نشده و این بدان معناست که گنجاندن اطلاعات آن‌ها در پژوهش‌های ترکیبی اغلب دشوار بوده است. وانگهی، کاوش‌های اصلی به ندرت در خود قسطنطنیه انجام شده است که دلایل بدیهی دارد: استانبول امروزی شهری بزرگ است با جمعیتی انبوه و دولت امروز ترکیه دغدغه چندانی برای آثار و بقایای دوره بیزانس ندارد (و این طبیعی است). با وجود این، شواهد باستان‌شناسی موجود فرصت‌های ارزنده‌ای را فراروی محققان جوان قرار می‌دهد تا دانش و فهم ما از تاریخ بیزانس را گامی فراتر برند.

با این همه، در شرایط فعلی نیز می‌توان چند نکته درباره سرشت مدارک باستان‌شناسی و سهم آن در شناخت امروزی ما از تاریخ بیزانس بیان کرد. در مرتبه نخست، چون تمرکز بیشتر کاوش‌های اصلی که در چند سال اخیر در حوزه مدیترانه انجام شده، کانون‌های شهری دنیای یونان و روم بوده است، اکنون شواهد مهمی برای توضیح کیفیت تغییر شهرهای امپراتوری روم در ابتدای دوره بیزانس در اختیار داریم. می‌توانیم شاهد ساخت عمارت‌های عظیم کلیسایی در اکثر شهرها و زوال و وانهادگی بسیاری از معابد دینی باشیم که مراکز عمده شرک باوری و فرهنگ دنیای کلاسیک بود. سرنوشتی که برای هسته‌های شهری، میدان‌های باز و سازه‌های غیردینی رقم خورد هنوز موضوع بحث است؛ با وجود این، شکی نیست که شواهد باستان‌شناسی مهم‌ترین منابع ما برای فهم دوره انتقال در پایان عهد باستان و «عصر تاریک» قرون هفتم و هشتم است.

تلاش‌هایی که برای تشخیص بقایای تهاجمات مختلف «بربرها» و سکونتگاه‌های امپراتوری بیزانس صورت گرفته، دغدغه جدی باستان‌شناسان و مورخان دوره تاریک بوده است. اما تحقیقات اخیر گویای آن است که مسئله مذکور پیچیدگی ویژه‌ای دارد و بسیاری از استنباط‌های پیشین فاقد اعتبار است؛ ضمن اینکه اغلب این استنباط‌ها آشکارا از گرایش‌های سیاسی و قوم‌گرایانه سال‌های اخیر تأثیر پذیرفته‌اند. برای نمونه، پژوهش‌های باستان‌شناسی در

ایالات شرقی امپراتوری به خصوص سوریه، از تداومی چشمگیر از زمان فتوحات عرب حکایت دارد؛ رونق شهر و نواحی پیرامون آن ادامه یافته و حوادث مهم این دوره (جنگ‌ها و گسترش اسلام) تا جایی که فکر ما قد می‌دهد بر جوامع محلی تأثیر زیادی نگذاشته است.

پس از عصر تاریک (قرن نهم به بعد) مدارک باستان‌شناسی مرتبط با بیزانس بار دیگر به حد وفور می‌رسد و شواهدی داریم که از رونق دوباره زندگی شهری و ساخت دوباره عمارت‌های عظیم حکایت دارد، اما به طور قطع، میزان آن به وسعتی نمی‌رسد که ویژگی دوره متقدم بیزانس است. می‌توان گفت که شهرها به نحو معناداری کوچک شدند و گستره برخی از آن‌ها به درون باروهایشان محدود شد. با وجود این، مدارک باستان‌شناسی نشان‌دهنده روندی یکنواخت در افزایش رونق و پیچیدگی شهرها از قرن نهم به بعد است و بین قرن‌های دوازدهم و سیزدهم «انفجاری» آشکار در مواد آن به نظر می‌رسد. پیامدها و مسائل مرتبط با این شواهد در فصل‌های آینده بررسی خواهد شد، با این حال، به نظر می‌رسد ایجاد پیوندی میان مدارک باستان‌شناسی و شواهد «تاریخی» موجود در متون این دوره مسئله‌دار است. فزونی چشمگیر مدارک باستان‌شناسی تا قرن چهاردهم ادامه دارد، اما در این دوره رکودی ناگهانی اتفاق می‌افتد و شواهد موجود بسیار کاهش می‌یابد.

بررسی‌های باستان‌شناسی و آزمودن پهنه‌های وسیع پیرامونی که روستاها و نواحی دورتر را هم دربرگیرد، در سال‌های اخیر چشم‌انداز باستان‌شناختی ما را از محدوده شهرهایی که کاوش شده‌اند به نحو چشمگیری فراتر برده است. بررسی‌های باستان‌شناسی همواره به علت دقت کم، کلافه‌کننده‌اند، به طوری که روش‌ها و نتایج آن‌ها حتی برای دیگر باستان‌شناسان پرسش‌برانگیز است. با این همه، اگر امکان گردآوری داده‌های بیشتر از بررسی‌های انجام شده در بخش‌های دیگر امپراتوری فراهم باشد، کاوش‌های باستان‌شناسی می‌تواند پرتوهای مهمی بر روستاها و کشتزارهایی افکند که پایه‌های زندگی بیزانس را شکل می‌داد.

به طور طبیعی مطالعه معماری دوره بیزانس نیز به نوبه خود شواهدی ارائه می‌دهد و بررسی ساختمان‌های سرپا، همواره نقش مهمی در مطالعات بیزانس داشته است. بسیاری از سازه‌های باقی‌مانده همان کلیساها هستند و این واقعیت مطالعه ما درباره گنجینه معماری بیزانس را متأثر کرده است، هرچند، شماری سازه‌های غیردینی و بقایای چندین ارگ و بارو کمک کرده است که تعادل تا حدی برقرار شود. مطالعه کلیساهای بیزانس دریچه‌ای به روی داشته‌ها و فنون ساختمان‌سازی این دوره و نیز ارزش‌های فرهنگی و معنوی آن گشوده است. این امر به شیوه‌ای «ملموس» اتفاق افتاده و به ما امکان داده است همان پدیدارهایی را ببینیم که بیزانسی‌ها

می‌دیدند و فرصتی بیابیم تا با آن‌ها «تماس مستقیم» برقرار کنیم؛ تماسی که از رهگذر مطالعه متون ممکن نیست. البته ما این ساختمان‌ها را همان‌طوری می‌بینیم که منافع و انتظاراتمان اقتضا می‌کند؛ با این حال، همان‌طور که به آن‌ها می‌نگریم (مستقیم یا به مدد عکس‌ها) می‌توانیم اندیشه‌هایی را در ذهن آوریم که در پس این ساختمان‌ها بود و احساسی را تصور کنیم که اهالی شهر، روستاییان، راهبان، زنان و مردان با دیدن این ساختمان‌ها در زندگی روزمره، به هنگام عبادت جمعی، دادوستد و یا لذت بردن از هم‌کنشی اجتماعی تجربه می‌کردند.

نخستین کلیساهای بیزانس (مسیحی) عمارت‌های عظیمی بودند؛ برخی به گونه‌ای طراحی شده بودند که هزاران نمازگزار را در خود جای دهند و بهت و دهشت آنان را با شکوه و ثروت خود برانگیزند. برعکس، عمارت‌های دوره میانه بیزانس (قرون نهم تا دوازدهم) به مراتب کوچک‌تر بودند و تأکید بیشتری بر تجربه «درونی» داشتند. این کلیساها که گاه بسیار کوچک بوده و اغلب «جواهرگون» توصیف شده‌اند، عموماً گنبددار بودند و داخل آن‌ها نمادی از تمامیت هستی بود؛ نقش پانتوکراتور^۱ (مسیح، در مقام فرمانروای همگان) بر داخل گنبد ترسیم شده است و صحنه‌هایی از کتاب مقدس در کنار چند دسته از قدیسان بر روی بخش‌هایی از عمارت که به لحاظ معماری اهمیت داشت، نقاشی یا موزاییک‌کاری شده بود. نمازگزاران در این فضای مقدس، در پایین‌ترین مرتبه قرار می‌گرفتند که البته بخشی از رابطه‌ای ظریف و جاری میان آسمان و زمین بود.

کلیساهای دوره متأخر بیزانس (قرون سیزدهم تا پانزدهم) همان سنتی را ادامه دادند که در قرون نخستین پی‌ریزی شده بود، هرچند با تغییرات بومی چشمگیر که نشان می‌داد خود امپراتوری نیز در سرایش ظهور مناطق فرهنگی و سیاسی متنوع قرار گرفته است. نقشه محوری و سرشت خودی کلیسای بیزانس حفظ شد اما تأکید بیشتر بر عمودیت و ارتفاع بود و تزئین سطوح بیرونی. تأثیرگذاری غرب به مرور نقش مؤثری ایفا کرد، چنان‌که در عرصه سیاست، اقتصاد و اندیشه این دوران نیز چنین اتفاقی افتاده بود.

نگارگری نیز، به ویژه نقوش شمایل، تذهیب دست‌نوشته‌ها، دیوارنگاره (نقاشی آبرنگ بر گچ) و موزاییک، سرنخ‌های ارزشمندی فرا روی مورخ امپراتوری بیزانس می‌نهد. این‌ها توسعه رسمی هنرهای نمایشگرانه، تأثیرات منطقه‌ای و خارجی، گسستی که در نتیجه منازعه شمایل رخ داد و طرقی که به وسیله آن مردم و صحنه‌هایی از زندگی روزمره‌شان ترسیم می‌شد، همه و همه را شامل می‌شود. نقاشی بیزانس به بیان کلی دو بُعدی، صورت‌گرا، و نمادین بود

1. Pantokrator

(تا واقع گرا). جالب اینکه هرچند این نگارگری در توسعه هنر در ایتالای دوره رنسانس مؤثر بود بعدها با برجسب «دینی» و «غیرواقع گرا» به سخره گرفته شد. البته در اوایل قرن بیستم «بازیابی» شد، زمانی که برخی منتقدان هنری به شباهت‌های آن با برخی سیماهای «هنر مدرن» اشاره کردند. بدین ترتیب، هنر بیزانس (و به ویژه شمایل) تحسین خبرگان این حوزه را برانگیخت که نتیجه نامبارک آن خالی شدن کلیساها از شمایل‌ها، نقاشی‌ها و موزاییک‌های آن‌ها بود و به دنبال آن افزایش بهای اشیاء بیزانسی در فروشگاه‌ها.

نقاشی بیزانس نیز همچون ادبیات آن گرایش غالبی به سوی رسمیت داشت و تمرکز آن بر روایات مشابه کتاب مقدس بود. اما از شگردها و ابزارهایی بهره می‌گرفت که از دنیای باستان به ارث برده بود. با این همه، مورخان هنر، ظهور و افول سبک‌ها و مکتب‌های مختلفی را در حوزه نقاشی در خلال تاریخ هزارساله بیزانس تشخیص داده‌اند که تنوع خاص آن مربوط به دوره متأخر بیزانس بود. همان مضامینی که در گفتگو از ادبیات بازگو کردیم یعنی غلبه کلاسیسیسم بر سنت «بومی‌گرایی» و ظهور فردیت و تنوع، به تاریخ نقاشی نیز وارد است. نقاشی بیزانس نیز گاه به همان صورت، به مرتبه بالایی از الهام دست می‌یافت و برخی نمونه‌های این هنر هیچ همتایی در جهان ندارد. افزون بر این، نقاشی‌ها همواره صحنه‌هایی از زندگی روزمره و فعالیت‌های زنان و مردان را در کنار صحنه‌هایی از طبیعت و چرخه کشت و زرع دربر می‌گرفت. وانگهی، نقاشی حافظ تصویری از جهان بود که دست کم یکی از نگرش‌های خود بیزانسی‌ها به آن را نمایندگی می‌کرد؛ مورخان می‌توانند از چنین «دریچه‌ای به ذهنیت بیزانسی‌ها» به مثابه فرصتی برای پژوهش جامعه بیزانسی و مردم آن به شیوه‌ای صمیمی‌تر بهره گیرند.

«هنرهای خُرد» نظیر جواهرسازی، میناکاری، و عاج‌سازی نمایشگر توانمندی‌های صنعتگران بیزانسی و سرزندگی سنت کارگاهی بیزانس است. این اشیاء که بیشتر از فلزات گرانبها ساخته می‌شد و هدیه‌هایی را فراهم می‌آورد که امپراتوران به دیوانیان ارشد بیزانس و پادشاهان، امپراتوران و سرکردگان دیگر نقاط گیتی می‌دادند، از همان لحظه ساخت قیمتی تلقی می‌شدند. این اشیاء کمابیش به این دلیل که به راحتی قابل حمل‌اند، در موزه‌های سراسر جهان یافت می‌شوند و بر ثروت و شکوهی که معرف بیزانس بود شهادت می‌دهند.

در مجموع، در زمینه منابع برای مطالعه امپراتوری بیزانس دستمان خالی نیست. مشکل دانشجوی مبتدی آن است که به رغم وفور منابع مکتوب چه از نظر تعداد و چه تنوع آن، شمار اندکی از آن‌ها به زبان‌های امروزی ترجمه شده است و بخش بزرگ آن‌ها هنوز به نحو مطلوب چاپ نشده‌اند. یک دستنامه کارآمد به زبان انگلیسی درباره تاریخ یا ادبیات و یا کتاب راهنمایی

برای شناخت منابع تاریخی نداریم. البته، وضعیت حوزه هنر و معماری اندکی بهتر است و در این زمینه به چند اثر مقدمه‌وار جدی دسترسی داریم؛ با وجود این، هنوز مطالب موجود متنوع است و در یک قالب منسجم چاپ نشده است تا یک دانشجوی مبتدی بتواند به تصویری کلی از آن دست یابد.

مطالعات بیشتر

- H.-G. Beck, *Kirche und theologische Literatur im byzantinischen Reich*. Munich, 1959.
 H.-G. Beck, *Geschichte der byzantinischen Volksliteratur*. Munich, 1971.
 F. W. Carter, ed., *An Historical Geography of the Balkans*. London, 1977.
 R. Cormack, *Writing in Gold. Byzantine Society and its Icons*. Oxford, 1985.
 F. W. Deichmann, *Einführen in die christliche Archäologie*. Darmstadt, 1983.
 S. Hackel, ed., *The Byzantine Saint*. London, 1981.
 P. Horden and N. Purcell, *The Corrupting Sea*. Oxford, 2000.
 H. Hunger, *Die hochsprachliche profane Literatur der Byzantiner*, 2 vols. Munich, 1978.
 J. Karyannopoulos and G. Weiss, *Quellenkunde zur Geschichte von Byzanz (324–1453)*. Wiesbaden, 1982.
 A. Kazhdan and G. Constable, *People and Power in Byzantium*. Washington, 1982.
 R. Krautheimer, *Early Christian and Byzantine Architecture*, 4th edn. Harmondsworth, 1986.
 A. Laiou-Thomadakis, *Peasant Society in the Late Byzantine Empire: A Social and Demographic Study*. Princeton, 1977.
 C. Mango, *Byzantine Architecture*. New York, 1970.
 N. Oikonomides, *A Collection of Dated Byzantine Lead Seals*. Washington, 1986.
 N. J. G. Pounds, *An Historical Geography of Europe, 450 BC–AD 1330*. Cambridge, 1973.
 J. M. Wagstaff, *The Evolution of the Middle Eastern Landscapes*. Canterbury, 1984.
 J. M. Wagstaff, ed., *Landscape and Culture: Geographical and Archaeological Perspectives*. Oxford, 1987.